

یغما

سال ششم

تیر ماه ۱۳۳۳

شماره چهارم

دکتر سید فخرالدین شادمان

روابط و تأثیرات ادبی

مورس مترلینک^(۱) تأثر نویس و حکیم و شاعر و نویسنده بلژیکی شهرت عالمگیر دارد و آثار دلنشین بدیعش از قبیل «زندگانی مورچگان» و «پرندۀ کبود» با کثر زبانهای مهم ترجمه شده و بازی «یلئاس و ملیزانده»^(۲)، او را کلود دبوسی^(۳) لحن ساز عالی مقام فرانسوی از عالم کلمات بعالم الحان نقل کرده است. آلکساندر آرنو^(۴) یکی از نویسندگان بزرگ فرانسویست شیفته و دلپسته موسیقی و فلسفه که ایمان راسخش بعلوم و متابعتش از روش علمی در تحقیق و بیان مطالب ادبی بنوشته هایش کیفیتهای خوب و خاصیتهای دلپذیر بخشیده است.

فردوسی را هم می شناسیم و میدانیم که بزرگی باومیرازد و بهر شاعری که در لطف سخن و کمال بلاغت مثل اوست و خوشوقتم که در این ایام نیز میتوانیم او را ایرانی و هموطن خود بخوانیم. چنان مینماید که همسایگان بی آزار با انصاف ما که برای

۱ - Maurice Maeterlinck ۲ - Pelléas et Mélisande ۳ - Claude Debussy
۴ - Alexandre Arnoux

اظهار یگانگی، بزرگان ایران را از خود می‌شمرند هنوز فردوسی را از ما نکرده‌اند و نیز جای شکرست که کوتاه نظران سیاه اندرون سنگدل تا امروز بشاهنامه سوزی نپرداخته‌اند و امنای دولت هم تدریس این کتاب را در مدارس ایران ممنوع و «شعرونو» و «شعرسفید» را جانشین آن نکرده‌اند.

باری، چندی پیش در لاهور ولی‌تر (۱) - اخبار ادبی - مقاله‌ای خواندم بنام «منابع اقتباس» بقلم آلکساندر آرنو و ترجمه خلاصه‌اش را در اینجا درج می‌کنم:

«شبی در کتابخانه بمرتب کردن کتابها مشغول بودم و از قضا شاهنامه فردوسی ترجمه ژول مهل (۲)، در هفت جلد، بدستم افتاد. تشنگان سیر آفاق و مشتاقان ادراک کیفیت حالات جوانی بسیارند که از این چشمه اشعار رزمی و بزمی و داستانهای دیو و پری آب خورده‌اند.

«این دهمین بار بود که شاهنامه را ورق می‌زدم. گوئی کتابها با ما محرم میشوند و آثار نوق و شوق ما را در خود نگاه میدارند و درست ورقی را برای ما باز میکنند که دلخواه ماست. باری کتاب را ورق می‌زدم و باز دو داستانی را یافتم که بسیار دوست میدارمشان. نمیدانم این داستانها را با من چه رابطه‌ایست که انگشتم و همه وجودم بصفحه‌هایی که جای آنهاست فرمان داده‌اند که پیش از صفحه‌های دیگر خود را برابر من نمایان کنند.

«اول از وصف این شکار بگویم. صبحست و خروس بانگ برداشته و طوس با قتی چند از همراهان بنخجیر کردن میرود و در بیشه زنی خوب روی می‌بیند و باو میگوید:

چنین گفت موبد که يك روز طوس	بدانکه که خیزد خروش خروس
خود و گیو و کودر زو چندی سوار	برفتند شاد از در شهر یار
بنخجیر کردن بدشت «دغوی»	ابا بساز و یوزان بنخجیر جوی
یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور	بنزدیک مرز سواران تور
همیراند در پیش با طوس گیو	پس اندر پرستنده‌ای چند نیو

پراز خنده لب هر دو بشتافتند
 ز خوبی بر او بر بهانه نبود
 ترا سوی بیشه که بنمود راه
 بزد دوش و بگذاشتم بوم و بر
 همان چون مرا دید جوشان زدور
 همی خواست از تن سرم را برید
 رسیدستم این لحظه ایدر ز راه

بیشه یکی خوب رخ یافتند
 بدیدار او در زمانه نبود
 بدو گفت طوس ای فریبنده ماه
 چنین داد پاسخ که ما را پدر
 شب تیره مست آمد از بزم سور
 یکی تیغ زهر آبگون بر کشید
 گریزان در این بیشه جستم پناه

.....

« قصدم آن نیست که همه داستان را در اینجا بنویسم . داستان کامل را در شاهنامه
 باید خواند . اکنون بداستان دیگر میپردازم . زال سپید موی پرورده سیمرغ عاشق
 رودابه پربروی میشود و شب هنگام بسوی کاخی میرود که رودابه در آنست :

در حجره بستند و کم شد کلید
 چنان چون بود مردم جفت جوی
 چو سرو شهی بر سرش ماه تمام
 که شاد آمدی ای جوانمرد زاد
 نگه کرد و خورشید رخ را بدید
 درودت ز من آفرین از سپهر
 نماید بمن رویت اندر نهان
 بدین چرب گفتار با ناز تو
 چه پرسی تو بر باره و من بکوی
 ز سر شعر شبگون همی بر کشود
 کس از مشک زان سان پیچد کمند
 بدل زال گفت این کمندی سره
 که ای پهلوان بچه گرد زاد
 ز بهر تو باید همی کیسویم

چو خورشید تابنده شد نا بدید
 سپهد سوی کاخ بنهاد روی
 بر آمد سیه چشم گلرخ بیام
 دو بیجاده بگشاد و آواز داد
 سپهد کز آن باره آوا شنید
 چنین داد پاسخ که ای ماه چهر
 همی خواستم تا خدای جهان
 کنون شاد گشتم با آواز تو
 یکی چاره راه دیدار جوی
 پربروی گفت و سپهد شنود
 کمندی گشاد او ز کیسو بلند
 فرو هشت کیسو از آن کنگره
 پس از باره رودابه آواز داد
 بگیر این سر کیسو از یک سویم

بدان پروراندیم این نار را
 مکه کرد زال اندر آن ماهروی
 که تا دستگیری کند یار را
 که بشنید آواز بوش عروس
 بسائید مشکین کمندش بیوس

.....

« آیا این دو موضوع جذاب هیچ چیز را بیاد شما نمی آورد ؟ من نمیتوانم از آنها لذت ببرم مگر آنکه از قرنها واز فراز زمینها بگذرم واز فلاتهای خشک ایران بجلگه های نمناک ولایت فلاندر (۱) برسم . گولو که بشکار رفته است در بیشه ، بر کنار چشمه ای ، ملیزانند رامیبینند واز او میپرسد :

- آیا کنسی بشما آزاری رسانده است ؟

- بلی .

- که بشما آزار رسانده است ؟

- همه ، همه .

- از کجا آمده اید ؟

- من فرار کرده ام ، گریخته ام گریخته .

« هنگام شب که پلئاس پبای برج میرسد ملیزانند نیز کیسو میگشاید وپلئاس میگوید :

- کیسوانت بجانب پائین می آید . . . من موی ترا در دست میگیرم و در دهان

میگیرم . . . موی تو از مکانی چنین بلند می آید و تا قلب مرا در خود فرو برده است .

« شك نیست که موريس مترلينك وقایع و اشخاص را بتناسب محیط تغییر داده

است . فرق خوب روی از پیدر گریخته باملیزانند اینست که وی میدانند از کجا آمده

و چگونه پدرش میخواست است که او را بکشد و علت ترس و فرار خود را بعالم منسوب

نمیکنند . زال هم بجای آنکه موی رودابه را بدرخت بید بینند و مثل پلئاس بر خود

درد ورنج روا دارد ، هر چه زودتر ، چنانکه بجوانی دلاور میرازد بعمل میبردازد و

بکمند از دیوار بالا میرود ویدش از دمیدن صبح درخت وجود رودابه را بارور میکند .

« منکر نمیتوان بود که آنچه فردوسی خود از دفترهای کهن اقتباس کرده بدست این نویسنده بلژیکی با کیفیت و چاشنی دیگر از نو بوجود آمده اما کیست که متن بازی نوشته مترلینک را با گفته فردوسی مقابله و مقایسه کرده و بتوافق معنوی آنها پی برده باشد و باز چنان پندارد که مترلینک از شاهنامه بیخبر بوده است ؟ مقصود من آن نیست که در اینجا دعوائی بمیان آورم ، خود در جستجوی مطلبم ودقت کردنم در این باب برای آنست که از سر قوه خلایق آگاه شوم هر چند بکشف این راز امیدی ندارم .

« سرقت و انتحال و تقلید و منبع اقتباس در اصطلاحات فن ادب کلماتیست که تعریف کردن آنها مشکلست چرا که اهل هر تمدنی و افراد هر نسلی موافق هوی و هوس خود حد معنی و مفهوم آنها را تغییر میدهند . مترلینک را مضمون دزد نمیتوان گفت و شاید مقلدم نباشد خواند . محتملست که وی در وقت نوشتن بازی پلئاس و ملیزانند خود ندانسته باشد که گفته فردوسی در یادش هست . در این جاست که اصطلاح منبع اقتباس را باید بکار برد . آب چشمه هم اول در زیر زمین جمع میشود و بعد بیرون میجهد .

« ناقدان و اهل فضل و تحقیق مصداق لفظ منبع را چنانکه باید وسیع نمیگیرند و بحکم نوع کار خویش از قبول این نکته عاجزند که اهمیت منبع اقتباس را بکیفیت و کمیت و ارزش آن نمیتوان سنجید . گاهی جمله ای در جائی یا شرح و تفسیر نوشته با حروف ریزی در پای صفحه ای در ایجاد آثار بزرگان بمراتب یدش از کتابی عظیم تأثیر دارد . اما گذشته از هر سندی و مکتوبی و شرح و بیان و قصه و حکایتی چیز های دیگر نیز هست از قبیل شکل ابر پارامی یا کلمه ای که اتفاقاً بکوش برسد یا اعلانی که در گذر گاهی نظر را بگیرد و این همه منابع اقتباس مهم و مؤثر است که اهل تتبع را در آنها راه نیست .

« تقلید را داستانی دیگرست . نویسندگان و علی الخصوص هنرمندان در قرون مختلف راجع بتقلید آراء و احساسات گوناگون داشته اند ، در عصری آن را مایه فخر و مینداشته و بتقلید کردن مینازیده اند و در عصر دیگر آن را موجب شرمساری میشمرده و پنهانش میکردند . در ایام پیشین و مخصوصاً در عهدی که بدوران ظهور آثار کلاسیک

مشهورست تقلید کردن را محترم میداشتند و آن مباحات مینمودند و بخویش میبایندند که از پیروی دیگران سر موئی منحرف نشده و از خود هیچ طریقه جدیدی بوجود نیاورده اند. اما عجب در اینست که از همین کمکشتگی در راه تقلید اثری چند ظاهر شده است بدیع و جدید.

« بعد، و علی الخصوص از وقتی که عهد رمانتیک شروع شد هر کس کوشید که جز از خود نکوید و حالات خویش را بشیوه خاص خود بیان کند و خویشتن را میومای جلوه دهد یکتا و بیهمتا و جدا از عالمی که او را بیار آورده است. کلمات و ازث و شاگرد و پیرو و جانشین فلان و بهمان که مایه سرفرازی بود متروک گشت و نمیتوان گفت که از این تغییر نتیجه کامل حاصل آمده است. شك نیست که بر جمع کسانی که میخواهند مبتکر باشند و در تقلید از مبتکران بزرگ حقیقی هزار گونه رنج و زحمت بر خود روا میدارند بی نهایت افزوده شده است اما عدد مبتکران مادرزاد مثل همیشه ثابت مانده یعنی بسیار اندکست.

« در باب سرقت . . . باید دلیرانه اعتراف کنم که در این عالم هیچ چیز در نظرم بقدر مضمون دزدی مستحسن نیست، بشرط آنکه مضمون دزدیده را هر چه خوبتر پرورده و از کار بیرون آورده باشند ولیکن در اعمال انسانی پیشرفت واقعی فراوان نیست. باری تقلید هنر میخواید و مضمون دزدی نبوغ و دهاء. حاصل این سرقت یا خوب و عالی خواهد بود یا بد و پست. مضمون ربودن یا دزدی تنگین خواهد نمود یا از آن شاهکاری تابناک بوجود خواهد آمد. شکسپیر^(۱) را ببینید که چگونه مضمون را از مون تنی^(۲) غارت کرده و در بازی هملت^(۳) در آن جا که این شاهزاده با خود سخن میگوید بکارش برده اما بکیفیتی که بآن جلالی و رونقی تازه بخشیده است.

« مولیر^(۴) و کال درون^(۵) و ویر ژیل^(۶) همه چنین کرده اند. و اکثر^(۷) از لیست^(۸) پدرزن خود، نیز لحن و آهنگ دزدیده است. زرین دفتر مضمون ربایان وقتی کاملست که نام تمام مشهوران عالم در آن باشد. نایفه شاید کسیست که برای کمتر زحمت کشیدن و زودتر بمقصود رسیدن مضمون متملق بدیگری را بگیرد و آن را چنان تغییر دهد

وچندان بیارایدو کامل کند که گناه مضمون ربودنش را بتازگی و نوع متاعش ببخشند
 « آلكساندر دو ما (۱) نویسنده سه تفنگدار را بملامت گفتند که در مضمون
 دزدی بیداد میکنی و او در جواب گفت که از عدم چیزی بوجود نمیتوان آورد و خداهم
 که انسان را خلق کرد از هیچش نیافرید.»



امیدوارم که عقیده آلكساندر آرنو در باب سرقات ادبی ساده دلان را گمراه
 نکنند و مضمون ربائی را در نظرایشان نیاراید تا نپندارند که بمضمون دزدی شبیه ویرژیل
 و شکسپیر و مترلینک میتوان شد. علم و هنر را دقیقه هاست و شناخت و دریافت آنها نصیب
 هر کس نیست. شاعری و نویسندگی و عالمی را در کدام مدرسه عالم یاد میدهند و قوه
 خلاقیت آثار هنر و قدرت کشف و اختراع علمی را از کجا باید خرید؟ این همه بخش
 خدائست و آموختنی و فروختنی نیست. پس بهوش باشیم تا خطا نکنیم و تقلید را بجای
 ابتکار نگیریم و شعر زشت بدغلط را شعر نو بخوانیم و آشنائی با اصطلاحات علوم را دانشمندی
 و عالمی جلوه ندهیم و بدانیم که اگر کار باین آسانی باشد که ما پنداشته ایم در فرهنگ
 که جویندگی و کوشندگی و وسیله کار و پرورش ذوق چندین صد برابرست هر کسی را
 باید عالمی بزرگ یا هنرمندی سحر آفرین یا لاقل استادی کامل بشمرند. اما در
 فرهنگستان، هم باین علت که علم را بجست نه علم فروشی، همه جای خود را میشناسند
 و قدر و قیمت هر متاعی از هر قبیل، از خشنترین پارچه تا لطیفترین شعر، یکایک
 معینست و معلوم.

تحقیق در منابع اقتباس موضوع و فکر و مضمون خود یکی از مباحث شیرین
 و دقیق شعبه ای از علوم ادبیست (۲) که آنرا بفارسی « ادبیات تطبیقی » ترجمه کرده اند
 و بدلیلی که ذکر خواهد شد این اسم ناصحیح مینماید و با مسمای فعلی خود تناسبی
 که باید ندارد. اما نکته اینست که در ترجمه فارسی غلط نیست، خطا در اصلست و از
 فضیلتی فرهنگی که بتسامح نامی را اختیار و بعد رائج کرده اند که اکنون خود معترفند
 که ناقصست و نارسا.